

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد برای اینکه آقایان برای مراجعه به بحثشان مطلب واضحی باشد از همین کتاب مصباح الفقاهه مرحوم استاد مطالبی را می خوانیم. کتاب ایشان را نمی خوانیم اما رؤوس مطالب.

یکی از مطالبی که ایشان تصادفاً در مقدمه بحث فرموده بودند، ما فعلاً آن مطلب را اینجا، البته سابقاً هم متعرض شدیم. متعرض شدیم مسئله استدلال به آیه اکل مال به باطل است.

عرض شد از همان اول بحث مکاسب محرمه عده ای به این آیه تمسک کردند، برای اینکه یک قاعده کلی قرار بدهند در باب معاملات و آن اینکه معامله ای که در آن اکل به باطل باشد، به این معنا که پولی را انسان به ازای باطل بدهد، این معامله باطل است. این عنوانی بوده که داشتند.

مرحوم استاد هم از همان اول گاهی که متعرض آیه شدند، اصرار داشتند بر اینکه این آیه مربوط به مقابله نیست، مربوط است به باء سببیت و عالیت به اصطلاح. چون دارد (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا عَنْ تِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ)؛ از اینکه استثناء کرده تجارة عن تراض، پس مراد از باطل سبب باطل است، مثل قمار مثلاً یا عمل محرم. لا يجوز اكل المال بالباطل.

عرض شد این چند بار صحبت شده، اینجا هم که بحث اخذ اجرت بر واجبات است، به یک مناسبتی اینجا هم مطرح شده. یعنی در حقیقت دو تا مناسبت: یکی اینکه اگر یک کاری بر انسان واجب باشد و این شخص باید انجام بدهد، بخواهد پول بگیرد برای آن کار هیچ نفعی پیدا نمی شود، مثلاً یک کسی پول بگیرد نماز ظهر بخواند، به پسرش پول بدهد که نماز ظهر بخواند، چون آن پول باشد یا نباشد، نماز ظهر را باید بخواند، نماز ظهر هم خواند برای خودش واقع می شود. این از مصادیق اکل مال بالباطل است. این یک توجیه.

یا به عنوان اینکه این معامله یک معامله سفیهه است، یک معامله ای است که سفیهانه است.

آن وقت از اینجا هم وارد این شدند که معامله سفیهانه هم باطل است. فرض کنید به کسی پول بدهد که یک مقدار خاک بردارد و آن طرف بریزد. هیچ فایده ای ندارد. گفتند این معامله باطل است چون سفیهی است.

پس یک بحث این شد که معاملات سفهیه به خاطر اینکه اکل مال به باطل است در مقابل اعمال لغو، اعمال بی ارزش پول بذل بشود، این از جهت اکل مال به باطل، باطل است. مثل همین که گفتم کنار حوض بنشیند یک ظرف آب دستش بدهد و بگوید آب بردار در حوض بریزد، از خود حوض بگیر و در خود حوض بریز، هیچ فایده‌ای نداشته باشد. گفتند این اجاره باطل است پول به او بدهد که این کار را انجام بدهد. چون این اکل مال به باطل است معامله سفهی است.

بحث دوم این بود که وقتی یک چیزی واجب شد، آن وقت بذل مال به ازای او از باب اکل مال به باطل، چون این باطل می‌شود دیگر، این استدلال در مکاسب خود شیخ هم آمده بود، ذکر شد، ولذا این استدلال را مرحوم آقای اصفهانی در ذیل آن هفت وجهی که منافات وجوب با اخذ اجرت داشت آنجا آوردند که اگر وجوب پیدا کرد، این باید کار علی ای حال انجام بشود، بذل مال به ازای او بذل مال به ازای باطل است، و توضیحش گذشت.

انصافاً این اشکال وارد نیست، یعنی این اشکال که اگر کاری واجب شد، این جهت اکل مال به باطل، نه، این وارد نمی‌شود. آن نکته‌هایش را عرض کردیم از ادله وجوب این مطلب در نمی‌آید، دیگر تکرار نکنیم.

اما این بحث...

س:

ج: خب، این را باید قبلاً احراز بشود، با خود آقای، چون عمومات موضوعات خودش را اثبات نمی‌کند، شبهات موضوعیه عام نمی‌شود...

لذا مرحوم استاد چند بار، اختصاص به ایشان هم ندارد نه اینکه خیال بکنید، به نظرم مرحوم ایروانی دارد، اصل این مطلب را مرحوم ایروانی دارد. چون می‌ترسم حافظه‌ام کم شده باشد، لذا نسبت نمی‌دهم و بعضی‌ها هم که بعد از ایشان آمدند این مطلب را گفتند که. و لذا ایشان فرمودند که معامله سفهیه باطل نیست، معامله سفیه باطل است. عبارات ایشان را خواندیم در صفحه ۴۶۱ و ۶۲ و چند بار در این کتاب تکرار شده. چند بار را هم، یک بار را هم ما مطرح کردیم، دوسه بارش را هم مطرح نکردیم دیگر گفتیم چون

دیروز ما یک توضیحی را راجع به این جهت عرض کردیم. خلاصه توضیح البته چون سابقاً کارا و مرارا عرض کرده بودیم که معانی حرفی، معانی اندکاکمی هستند و این را توضیح دادیم. که گفتیم شاید مراد صاحب فصول و بعد هم صاحب کفایه که گفتند معانی عالی، مرادشان این باشد. و ما توضیحی را که عرض کردیم از مرحوم نجم الاثمه رضی در شرح کفایه، گفتیم مراد ایشان ظاهراً این است.

معانی اندکاکای یعنی خودشان لحاظ نمی شوند. مندکند در غیر، چون مندکند در غیر باید آن طرفی که درش اندکاک هست حساب بکنیم، و در عده ای از جمل این معانی فراوان می شوند لذا اندکاکش خیلی تصویرش مشکل است. مثلاً آن جاءک زیداً فاکرمه، یکی جاء است که در آن فعل ماضی است، اسناد فعلی دارد، زید فاعل است، بعد این اسناد خودش یک معنای حرفی دارد، باز آن که می آید بعد فاکرمه مخصوصاً چون صیغه افعال است و آن هم ضمیر است، باز این خودش یک معنای حرفی دارد. باز یک به اصطلاح به وسیله آن یک ایجاد ربط یا تعلیقی می کند بین این دو تا، یعنی این دو تا را با همدیگر معلق می کند. اینها فوایدی دارد که در ضمن بعضی از ابیاحات متعرض شدیم، انشاء الله در جاهای دیگر هم متعرض می شویم.

آن وقت در اینجا عرض کردیم لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل، باء بالباطل ایشان فرمودند این مال سببیت نیست، مقابله نیست، سببیت است. عرض کردیم مطلبی را که در مغنی از علمای اهل بصره نقل کرده، از بصریون، شاید خیلی نزدیک به اعتبار باشد که باء در لغت عرب به معنای الصاق است. یعنی یک نحوه الصاقی بین این دو تا ایجاد می کند، حالا به یک نحوی. مثلاً بعتک الكتاب بمائة تومان، این مائة تومان را به کتاب ملصق می کند. لکن به نحو مبادله ای عنوانش مبادله ای است. و توضیحاتش در معانی حرفی و در معانی سابق هم متعرض شدیم که اگر بخواهیم همه آن حرف ها را بگوییم تکرار می شود.

و لذا کراراً عرض کردیم غیر از این بحث هایی که الان در اصول در معانی حرفیه است، ما زوایای دیگر بحث معانی حرفی را هم متعرض شدیم. مثلاً گفتیم معانی حرفی یک نوع اختزال، به لغت عربی همزه و خاء، و ت و ز، اخترا، اختزال، کوتاه کردن، اختصار، الان حتی یک نحوه کتابتی است یک نحوه نوشتنی، اختزال مخصوصاً این خبرنگارها مثلاً به جای کلمه فرض کن اعتماد مردم، برای اعتماد یک رمز است برای مردم یک رمز، که سریع بنویسند، این اصطلاحاً اختزال می گویند. در حقیقت معانی حرفیه شأن اساسی اش یک نوع اختزال است، یک نوع اختصار است. یعنی شما اگر بخواهید همین آن جاءک زیداً فاکرمه را به معنای اسمی، یعنی به جمله تفصیلی بگویید ممکن است دو سه سطر طول بکشد. همین سرت چون تویش یک سیر دارد، اسناد سیر به متکلم دارد، این اسناد حدثی است، اسناد فعلی است، اسناد فعلی باز یک خاصیتی دارد. باز مثلاً من الکوفه، این چند تا رابطه است، این رابطه ها را تلخیص کرده، یک نوع اختصار است، در حقیقت در معنای حرفی، کما اینکه باز توضیح دادیم غیر از بحث هایی که در حوزه هست، توضیح دادیم که در معانی حرفی چون اندکاک است احتیاج به یک دقت نظر دارد، به یک ظرافت دارد، به خلاف معانی اسمی. معانی اسمی فرض کنید مثلاً میز، صندلی، کتاب، این آنقدر دقت نظر ندارد، این چون اندکاک است، لذا این منشأ شده که بحث های تحلیلی که در مقام تفکر بیاید وقتی می خواستند با کلام آنها را بیان بکنند، بیشترین بخش های فلسفی، عرفانی، تحلیلی، انتزاعی، اینها را با معانی حرفیه بیان می کنند نه با معانی اسمیه.

به قول شوخی‌ها ما همیشه می‌گفتیم تمدن‌ها در معانی اسمیه تأثیرگذارند و تفکرها و تحلیل‌ها و تحلیل‌های فلسفی در معانی حرفیه. معانی حرفیه خصائص خاص خودش را دارند. آنوقت در اینجا لا تأكلوا اموالکم بینکم بالباطل، عرض کردیم باء بالباطل به معنای الصاق است، و طبعاً الصاقي را که می‌کند بین باطل با به اصطلاح اموال است. الصاق می‌کند بین با، این الصاق، یعنی این را به آن می‌چسباند. این را از زاویه اکل ما، اکل بینی، باز این هم خودش یک معنای حرفی است. ما به حسب قاعده می‌گوییم بالباطل متعلق است به لا تأكلوا، لا تأكلوا اموالکم این طور می‌گوییم، در نحو این طور تحلیل می‌کنیم، باء بالباطل را متعلق به تأكلوا می‌دانیم، لکن در حقیقت باء متعلق به لا تأكلوا نیست، اکل بینی، بینکم، یعنی مراد اکل نیست، و این عرض کردیم در لغت عرب این طوری است. مثلاً می‌خواستند بگویند لا تبادلوا به جای مبادله لا تقابلوا، اینجا می‌گفتند اموال و بین، این اموال و بین با همدیگر متعلق بالباطل هستند، اموال و بین، با این قید. یعنی اموال باز قید می‌خورد، اموال چون یک قاعده‌ای دارند که جار و مجرور و ظروف بعد از معارف احوالاً و بعد از نکرات اوصافاً، این باب دوم و سوم مغنی خیلی مفصل راجع به این بحث نوشته که خوانده نمی‌شود. باب دومش جمل است و بعد شبه جمل.

این جزء قواعدشان است. اموالکم بینکم این بینکم در حقیقت حال است، قید است، برای اموال. اموال را در بین، باز اینجا یک قید می‌خورد، آن وقت این اموالی که قید می‌خورد به بین، این اموالی که بین مردم هست، این باید اتصال و ارتباط و الصاق به باطل پیدا نکند. این معنایش. این ممکن است هر دو را شامل بشود. آن الا عن تګون عرض کردم در لغت عربی در خود قرآن موارد زیادی هست که استثناء به قول آقایان منقطع است. استثناء منقطع موجود است در قرآن. حالا آن یک نکته‌ای هست که در استثنای منقطع تصویر بشود. آن وقت الا عن تګون تجارة عن تراض، آن یک استثنای منقطع است یا اصلاً یک جور بحثهای دیگر هم دارد که مثلاً به معنای غیر باشد الی آخر که حالا وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم، طولانی است.

علی ای حال، کیف ما کان آنی را که ما الان از آیه مبارکه در می‌آوریم، این اموالی که بینتان است، این اکلتش، اکل اموال بین الصاق باطل باید به آن نشود. پس شما الان اگر فرض کنید پول دادید که طرف آب را بردارد و یک طرفی بریزد، این خب الصاق باطل به آن می‌شود، این جزء اکل مال به باطل است. لذا به ذهن ما هیچ خصوصیت ندارد که بگوییم باء برای سببیت است یا باء برای مقابله است. فرقی نمی‌کند. آنی که هست همان که از بصری‌ها، البته من سابقاً هم چند بار توضیح دادیم، در بحث اصول هم توضیح دادیم. یک مشکلی هست که خب کمتر به آن توجه شده و آن اینکه گاهی تأثیر فقهی و یا تأثیر کلامی مسائل فقهی یا کلامی، در خود معانی، مثلاً در اینجا معنای دوم یا سوم مغنی تبعیض است، می‌گوید اثبته الکوفیین و الاخفش من البصریین، چون اخفش مراد اخفش وسط است، علی بن ابوالحسن علی بن فلان... ایشان شیعه است، شیعه‌ها به خاطر آن مسئله فامسحوا برؤوسکم قائل به مسئله به اصطلاح تبعیض شدند.

فامسحوا برؤوسکم، تأثیر فقهی دارد، انصافاً، و تأثیر کلامی. در همین معنای باء، معنای نهم یا دهم است که مغنی آورده، خب خود مغنی اشعری است، قبول نمی‌کند، وعید وعد و وعید را قبول نمی‌کند، اصطلاح متکلمین قدیم، بحث وعد و وعید را قبول نمی‌کند، لطف و فضل الهی می‌داند الی آخره.

آن وقت این آیه مبارکه (ان الله يشتري من المومنین اموالهم و انفسهم بان) ظاهرش مقابله است دیگر. خب ایشان قائل به مقابله هم نیست. خود صاحب کتاب قائل به مقابله نیست، در بحث وعد و وعید قائل نیست که مقابله باشد، لذا مجبور است که معنای دیگری بکند. دقت می‌کنید؟ یعنی هم در این باء اگر نگاه بکنید تصادفاً فرصت خوبی شد، به ذهنم نبود، حالا به ذهنم آمد، در همین معنای با هم تأثیر فقهی هست در تبعیض هم تأثیر کلامی هست در مسئله وعد و وعید، چون خودش اشعری است نمی‌خواهد قبول بکند که این بان لهم الجنبه، در مقابل اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم، خب ظاهر آیه این است دیگر، مثل اشتریت هذا الكتاب بكذا، ظاهرش این طور است، ان الله يشتري که ظاهرش این است. لکن ایشان نمی‌خواهد این مطلب را قبول بکند.

به هر حال آنچه که به ذهن ما می‌رسد مضافاً عرض کردیم بعید نیست نهی پیغمبر از بیع غرر که به اسانید فراوان دارد، حالا مسلم شده و بحث این که سندش یک جایش سند ندارد یا مرسل است یا ضعیف است، آن یک بحث دیگری است، لکن انصافاً قبول شده و با ارتکازاتی که توقع کلی از این شریعت مقدس هم هست همین است.

س:

ج: عقلایی هم هست.

س:

ج: چرا، غیر از عقلاء، بحث عقلایی اش معلوم نیست.

عقلاء اگر مرادتان مثلاً متدینین است چرا، اما اگر عقلاء همین مردم عادی که کوچه و بازار...

س:

ج: قطعاً در دنیای سرمایه‌داری امروزی یکی از ارکان معاملات غرر است. یکی از اسباب اساسی برای...

س:

ج: بله، قمار خودش غرر است...

این که اصلاً مسلم است جزء بدیهیات است الان.

س:

ج: الان همی بخت آزمایی و فلان، اصلاً یکی از راههای درآمد در دنیای امروز غرر است اصلاً.

س:

ج: کلاهبرداری چیست؟ خب غرر هم همان است.

س:

ج: فرض کنید یک چیزی می گذارد در دست

س:

ج: نه ابداً این نیست، این طور نیست. نه این حسن و قبح عقلی است که خودتان فرض کردید. اینطور نیست می گویم در اقتصاد این نیست. اصلاً در اقتصاد امروز بحث حتی عدالت هم مطرح نیست. اقتصاد اصلاً دنبال این حرفها نیست امروز. تصریح می کنند خودشان علمای اقتصادی که ما دنبال عدالت هم نیستیم. چه می خواهد غرر

آن راه را، مثلاً فرض کنید همین چیزی که هست تخم مرغ شانسی می گویند دیگر. از این جور چیزها آنجا زیاد است، یک چیزی می دهند می فروشند ده هزار تومان، ممکن است چیزی که در می آید هزار تومان، ممکن است دویست هزار تومان باشد. اصلاً، یکی از اشکالات به سرمایه داری هم همین است دیگر. اعتمادش روی غرر است.

یکی از راههایی که الان اموال خیلی سنگین در غرب جمع می شود، یا اموال سنگین از بین می رود، دو طرف چون وقتی سنگین جمع شد، سنگین هم از بین می رود، این طور نیست که بخواهد جمع بشود. یکی اش همین معاملات غرری است.

آن وقت غرر هم می دانیم به جهالت تفسیر شده، به خدعه تفسیر شده، به خطر تفسیر شده، و مرحوم نائینی هر سه را جمع کرده و گفته اینها در طول همدیگر هستند. اگر انسان جاهل بود، زمینه است برای خدعه و مکر و فریب، و مکر و فریب هم زمینه هست برای خطر آفرینی...

س:

ج: نه، ندارد.

س:

ج: می گوید راضی بود دیگر، حالا من خدعه کردم. گفتم آقا این این قدر، آن هم راضی بود. به او هم می گویم ممکن است چیزی در بیاید هزار تومان، ممکن است دویست هزار تومان. راضی است می گوید.

لذا بعضی از علمای ما مرحوم شیخ ابراهیم قطیفی، ایشان هم اشکال می کند دیگر. می گوید تجارة عن تراض مقدم است. اگر شما راضی بودید، حالا مجهول هم باشد، باشد.

اصلاً هدف ابن حنبی عن بیع غرر می خواهد جلوی تجارة عن تراض را بگیرد. آن چیزی که امروز در دنیای غرب، می گوید آقا تراضی که هست، بله، خب کافی است. می گوید آقا این را می فروشم، بازش کن ممکن است در آن یک چیزی باشد ده هزار تومان، ممکن است هزار تومان و ممکن است دویست هزار تومان، آن طرف هم راضی است و می خرد. خب می گوید چه اشکالی دارد.

همین بحث را علمای شیعه هم دارند دیگر احتیاج به آنها ندارد. می گوید آقا مجهول هم باشد، باشد، وقتی تراضی بود، دو طرف راضی بودند، درست است. علی ای حال وارد این بحث نشویم انشاء الله جای خودش.

س:

ج: چه می گویند؟

س:

ج: چرا می گوید فروختم دیگر، می گوید این تخم مرغ را فروختم.

س:

ج: شما مثل اینکه الفاظ را در باب معاملات یک چیز تصور خاصی... تصادفاً در باب معاملات اعتبار به الفاظ است. آن مقصود حساب نمی شود. مثلاً اگر خانمی آمد گفت من خودم را به شما فروختم به صد هزار تومان، مرادش مهر باشد، قطعاً باطل است خب.

فروختن هم مرادش نکاح باشد، قصدش نکاح باشد، آن مبلغ هم مهر باشد، خب قطعاً باطل است.

س:

ج: جای دیگر هم همین طور است. بگوید آقا خانه را به شما فروختم دو ماهه به مثلاً سیصد هزار تومان، فروختم یعنی منافعش را فروختم.

س:

ج: آقا این که نشد دیگر، همه جا این طور است.

اصلاً ارتباطات اجتماعی کلاً امور مهمه است، چرا، چون منشأ، اصلاً سر این که رسول الله (ص) غرر را برداشت، برای همین بود، هر چیزی محدود باشد، چون اگر این نباشد منشأ نزاع است. یعنی هدف اساسی این بود که قراردادهای اجتماعی چون اینها که اصیل نیستند، قرارداد است، ریشه های قراردادهای اجتماعی باید اصیل باشد، باید کاملاً محدود باشد، باید کاملاً دقیق باشد، منشأ نزاع نشود.

س:

ج: نه، اصلاً عقلاء خوششون می آید از این کار. عقلاء به این معنا، عقلاء این طرفش را شما می گوئید آن عقل فطری سالم به قول آن شرح وافی داشت، شیخ هم نقل کرد، عن شوائب الاوهام و ان قل وجوده فی الانام، بله، آن عقلی که ...

س:

ج: خب دیگر می گویم دیگر شما باید تصرف کنید. یک مقدماتی می فرمایید باید در آن تصرف، آن عقلاء نیستند، عقلاء یعنی همین مردم عادی، یعنی همین مردم کوچه و بازار. مردم کوچه و بازار این کار را می کنند دیگر، عقلاء یعنی این، بله. بله آن عقل خالی، عقل فطری که نمی دانم من انوار الملك العلام و ان شز وجوده فی الانهار، و او فطرية سالم من شوائب الاوهام، این بحث دیگری است. شما این را الان در بحث پیش نیاورید، چون آن کلاً از بحث خارج می کند.

علی ای حال کیف ما کان آن وقت این نکته رادقت بکنید، مضافاً که این نحوه معاملات سفیهه یکی از مصادیق غرر هستند. مثلاً به او می گوید آقا تو بیا بیست تا کاسه آب از این طرف بریز، من به شما ده هزار تومان می دهم. این را هم کرد، بعد می گوید نه آقا من شوخی

کردم، کاری نبود، این آب ریختن که چیزی نبود، به چه مناسبتی من ده هزار تومان بدهم، ببینید این خودش زمینه غرر است، اصلاً خود این زمینه غرر است.

خود معاملات سفهیه طبیعتاً چون چیزی نیست، به ازایی ندارد، آب بردار از این کاسه به آن طرف حوض بریز، از این طرف به آن طرف بریز، من ده هزار تومان، آن بدبخت هم این کار را می کند، بعد هم دعوا و سر و صدا و برویم دادگاه و حاکم و حکم و تهدید. خب پیغمبر اکرم (ص) از اول جلوی این کار را بر می دارد، اسلام جلوی این کارها را می گیرد که اصلاً به اینجاها نکشد. این نحوه معاملاتی که هیچ نوع غرضی، هیچ نوع فایده ای هیچ نوع نکته ای برایش مترتب نشود، جلویش باید گرفته بشود. همچنین معاملاتی که در آنها ابهام می ماند و لذا بنایشان این شده که در معاملات ضبط باید کاملاً، بله ضبط موارد فرق می کند. ممکن است در یک جامعه ای کاملاً متعارف باشد گوسفند را چشمی بخرند، حالا فرض کنید فعلاً در بازارهای ایران ما چشمی اکتفاء نمی کنند وزن می کنند، خب ممکن است دو کیلو کم بشود. اگر متعارف بشود چشمی خریدن آن بحث دیگری است. و الا عادتاً باید این غرر برداشته بشود، جهالت برداشته بشود. حد و حدود کاملاً محدود باشد، این حد و حدود در، ببینید لا تأکلوا اموالکم بینکم، این اکلی که بین است، نه اکل مال مطلقاً، اکل بینی، این اکل بینی نباید در باطل باشد. نباید به اصطلاح ملصق به باطل بشود. خب اگر کسی آب داد، پول داد، که فقط آب را از این طرف بریز به آن طرف، هیچ فایده ای هم نه برای او دارد نه برای من و معامله سفهی، ظاهر عبارت استاد این است که این درست است، این اجاره درست است، ظاهر عبارت استاد این است که این معامله درست است. پول بدهید آب را از این طرف بریزد به آن طرف.

س:

ج: ببینید، فایده شخصی یعنی باید یک فایده، مثلاً اگر بگویند بله من هدفم این بود، بعد تو برداشتی آب ریختی باز رفتی به همسایه آزار رساندی. خب همین منشأ دعوا همین است دیگر. اصلاً منشأ دعوا همین است.

می گوید من هدفم این بود، بعدش هم ما توضیح دادیم در باب معاملات هدف تأثیرگذار نیست. این را خوب دقت بکنید.

العهد تابعة للقصد، مراد این نیست، ما این را چند بار تکرار کردیم چون خیلی مهم است. به همان مثال عرفی که چند بار عرض کردیم. شما رفتید دارو بخرید برای اینکه بچه تان خوب بشود، مریض است، رفتید خانه دیدید بچه خوب شده، اصلاً بدون دارو خوب شده، برگردید به داروخانه بگویید آقا این دارو را می خواهم برگردانم، من خریدم برای این که بخورد، خب نمی خورد بچه حالش خوب است. این می شود شما، همان، قصود یعنی دواپی. اینها در باب معاملات تأثیرگذار نیستند. در عبادات چرا. ریا باشد اخلاص باشد، آن تأثیرگذار

است، اما در معاملات این قصد شما داعی شما، آقا داعی من این بود که از این دارو برای این جهت استفاده کنم، حالا رفتم خانه اصلاً احتیاج به این نیست. این نمی شود.

لذا در باب معاملات عرض کردیم اعتبار در باب معاملات به اظهار است نه به نیت. یعنی اگر گفت آقا من این دارو را از شما می خرم، به شرط اینکه می روم خانه و اگر بچه ام خوب بود، بر می گردانم، به شرط اینکه استعمال بکنم، بله، این درست است، اگر در لفظ آورد درست است. اما اگر در نیت آورد بدون اینکه در لفظ باشد این تأثیرگذار نیست. این را خوب دقت بکنید. آن العقود تابعة لقصود هم مراد چیز دیگری است که حالا انشاء الله در محل خودش توضیح داده می شود.

پس این مطلبی را که استاد چند بار فرمودند. البته آن بینکم می شود برای اکل هم باشد، می شود برای اموال هم باشد. حالا چون بعد گفتیم اموال، به هر دو امکان دارد.

مراد در آنجا این است که اموال را در روابط اجتماعی به پیوندش، به باطل ندهیم. خوب دقت کنید. با باطل انجام نشود. این را به باطل ربطش ندهیم. نه تصرف مالی خودتان، آن تصرف مالی خب، لا تأکلوا اموالکم بود، آن در تصرفات اجتماعی، و حرف قشنگی هم هست، یعنی من فکر می کنم حرف خیلی سلیمی است، حرف خیلی به قول ایشان عقلایی، عقلایی به معنای عقل سلیم الهی نه این عقلایی جامعه.

س:

ج: امر چیست؟

س:

ج: چرا ضامن باید باشد؟ وقتی چیزی نیست..

س:

ج: چه احترامی دارد؟ وقتی چیزی به ازاء ندارد احترامش چیست؟

س:

ج: مسلم کارش درست است، اما این که چیزی ندارد

س:

ج: باشد خب این که لغو است.

س:

ج: معلوم نیست، نه، امر کردن امر بیهوده بکند، چه ضمانی می آورد؟

س:

ج: بده، انجام بدهد، وقتی خود آن کار در عرف ما به ازاء ندارد، چه فایده ای دارد؟

علی ای حال کیف ما کان این مطلبی را که مرحوم استاد چند بار گفتند، اینجا هم ما، پس این ما ربطش دادیم به بحث اخذ اجرت بر

واجبات...

س:

ج: فرق نمی کند

س:

ج: نه لغو نبوده، نشد، دنبال کار بوده که،

س:

ج: نه فرقی این است که آنجا، لغو به لحاظ...

س:

ج: لغو به لحاظ در نهایت لغو هم نیست. کار لغوی نبوده، نتیجه نداده. لغو نیست که.

پس تا اینجا این مطلب روشن شد. ما در بحث اخذ اجرت بر واجبات عرض کردیم یک دفعه بحث به لحاظ وجوب است که صفة الوجوب تنافی اخذ الاجرة. عرض کردیم ظواهر عبارات سنی و شیعه در این هزار و چهارصد سال، هزار و سیصد سال ظواهرش این طور است. و عرض کردیم در عنوان وجوبی اش آنی که ما مسلم و روشن داریم از مسئله زمان صحابه است. و این عبارات لمنافات اخذ الاجره مع الوجوب الا ما شاء الله مکرر شده عند السنه و عند الشیعه. البته سنی ها قدیم تر دارند و ما هم داریم، بعدها آمده و تکرار شده. و عرض

.....

کردیم در این حدود دویست سال اخیر، حتی می شود گفت بعد از صاحب جواهر، چون در جواهر هم با این دقت بحث نکرده، در کتاب شیخ دقیق تر آمده. یک مقدار زیادی اش، وجوهایش و احتمالاتش بر می گردد به شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله. مرحوم شیخ جعفر... این باب را باز کرده، و بعد از شیخ مخصوصاً توسط جمله ای از اعلام، در این مسئله وجوب که انصافاً توسط مرحوم آقای اصفهانی بیش از بقیه و حتی آقای خویی به آن مقداری که آقای اصفهانی منقحاً آوردند کمتر اجمالاً آوردند. خیلی تفصیل مرحوم آقای اصفهانی دادند و توضیحات عبارات ایشان گذشت. و عرض کردیم انصاف قصه ما توضیح کافی دادیم. یک دفعه به لحاظ ادبیات قانونی است یک دفعه به لحاظ روح قانون است یک دفعه هم به لحاظ فضای قانونی است. انصاف قصه این است که به لحاظ ادبیات و روح قانون خالی از اشکال نیست و حق با مرحوم آقای اصفهانی و آقای خویی است که صفة وجوب لا تنافی با اخذ اجرت، و به اصطلاح فنی دیگر، که آقای ایروانی هم به آن اشاره می کند، تنافی بین دو تا دلیل و من یبتنها فانه آسمان قلبه مثلاً و بین اوفوا بالعقود نیست، آن تعبیر فنی اش این طور است.

آن جاهایی که در قرآن واجب است، آن جاهایی که در قرآن واجب است. تنافی بین این موارد با مسئله اخذ اجرت نداریم. مثلاً با ادله اوفوا بالعقود، حسب قاعده نداریم تنافی که مثلاً به لحاظ لفظی حمل بر تخصیص یا تخصص یا حکومت یا ورود بکنیم، انصافاً حق با این آقایان است، به لحاظ و نکته اش را هم عرض کردیم و گذشت.

اما به لحاظ فضای قانونی و حتی ما گفتیم بعضی از این وجوه سببه ای که مرحوم آقای اصفهانی آورده، بیشتر مناسب با فضای قانونی است نه با خود وجوب. این توضیحاتش گذشت دیگر تکرار نمی کنم.

به لحاظ فضای قانونی به نظر ما مشکل دارد. تناسب ندارند با هم. یعنی به لحاظ فضای قانونی جایی که خود قانون، قانون دارد، نمی آید التزامات فردی را امضاء بکند، این نمی آید، چه مخالفش باشد چه موافق. مرحوم آقای خویی مخالف را قبول کردند موافق را قبول نکردند. ظاهراً فرقی نمی کند. این معلوم نیست این دو تا ماده قانونی با هم جمع شوند. چون اوفوا بالعقود جزو التزامات شخصی است. توضیحاتش مفصل گذشت.

التزامات شخصی طبیعتاً نافذ نیستند الا با امضاء. طبیعتش این طور است و امضاء معلوم نیست اینجاها را بگیرد. آنجایی که خود قانون الزام کرده بیايد تابع التزام شخص قرار بدهد. خیلی بعید است انصافاً، عرض کردیم ذوق عرفی با این مساعد نیست. البته آقای خویی قبول دارند که اوفوا بالعقود محرمات را نمی گیرد. مثلاً لا یقتل بعضکم بعضاً، پول بگیرد که غیبت کند، این می گوید لا یقتل، با اوفوا بالعقود

جمع نمی شود، تنافی دارند. اما در مثل مثلاً و من یکنهما، مثلاً يجب عليك اداء الشهاده، این يجب عليك اداء الشهاده با اوفوا بالعقود جمع می شود. بگوید آقا من می آیم شهادت می دهم دادگاه پول می گیرم، به او می گویم منافات ندارد، قرارداد ببندند واجب است وفای به این عقد واجب است.

اشکال ما این بود که در فضای قانونی نمی سازد و مشکل است. اصولاً قانون نمی آید امضاء کند التزامات شما را در جایی که خودش قانون دارد. اگر نداشته باشد بله، در جایی که خودش قانون دارد، در جایی که خودش الزام دارد. و احتمالاً هم گفتیم مراد نائینی همین باشد. می گوید هر جا که الزام آمد دیگر در آنجا معنا ندارد اخذ اجرت، چه الزام به فعل باشد چه الزام به طرح. ما این را مفصل و مشروحاً شرح دادیم، دیگر وارد این بحث نشویم.

انصافاً به نظر ما مشکل دارد.

انصافش این که و همین حرفی که تقریباً معظم مسلمانان، معظم علمای اسلام و فقهای اسلام، از صدر اول از صحابه شروع بکنید تا حالا، معظم شان قائل بودند که اخذ اجرت بر واجب نمی شود کرد و دلیلش هم این بود لمنافات الاجره، لمنافات الوجوب مع الاجره، به نظر من منافات اگر به فضا بزنند بهتر می خورد تا به خود روح قانون به خود وجوب فی نفسه.

این راجع به بخش اول.

بخش دوم هم مسئله تنافی اخذ اجرت با عبادیت بود. عرض کردیم بهترین راه برای اینکه این تنافی برداشته شود، فرضیه به قول امروزی ها، تئوری امروزی ها، تئوری داعی برداعی است. اشکال کردند که داعی بر داعی تصویر نمی شود. عرض کردیم در این دویست سیصد سال اخیری که ما داشتیم دو تا رای به شدت متعارض هست. یکی اینکه می گوید داعی بر داعی ممکن است و واقع، یکی می گوید اصلاً ممکن نیست و باطل است.

و انصافاً به نظر ما واقع است، مشکل ندارد، واقع هم هست و مشکل خاصی ندارد. آقای خوبی و آقای آشیخ محمد حسین هم موافقت در این جهت که به ذهن ما مشکل خاصی ندارد. می شود داعی بر داعی را تصویر کرد. این هم بخش دوم

بخش سوم این است که این جور معاملاتی که در باب واجب است در بعضی عبادات و واجب، بعضی از مواردش سفهی هست، اگر سفهی باشد، اشکال دارد. آقای خویی فرمودند معامله سفهی اشکال ندارد، درست است. ایشان این مطلب را زیر بار نرفتند. و یکی از تقریبات هم در کلام مرحوم شیخ همین بود که در باب واجبات اکل مال به باطل است که جوابش گذشت.

انصاف قصه اگر جایی معامله سفهی شد، حالا یا واجب باشد یا غیر واجب، عبادی باشد، اگر سفهی شد، حق این است که معامله سفهی باطل است، خلافاً للاستاد. معامله سفهی باطل است. هم آیه مبارکه لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل می گیرد و هم ادله نفی غرر. لذا به ذهن ما این معامله اگر، بله اگر فواید داشت مثل همان اذان که گفتیم، می گوییم آقا اذانی که برای خودت بلند بگو، پول بگیر بلند بگو که من به اذان تو اکتفا کنم و دیگر اذان نگویم. اگر واقعاً یک نکته عقلایی بود مشکل خاصی ندارد، می شود اخذ اجرت کرد. و لذا اگر ما بودیم و مقتضای قاعده می گفتیم در اذان در جمیع مراتبش اخذ اجرت اشکال ندارد.

س:

ج: نه، آن کاری ندارد. در مسائل اعتبارات قانونی تأکید مصطلح نیست. آثار باید بار بشود. تأکید مصطلح نیست. مثلاً سفید، سفیدتر بشود این معنا ندارد.

پس ما در بحث اخذ اجرت بر واجبات، چون تماش بکنیم بحث را، چون آقای خویی یکی را یک جا گفته، یکی را جای دیگری گفته، ما این بحث اخذ اجرت بر واجبات یا بر عبادیات را تلخیصش کردم در سه نکته. یکی به لحاظ وجوب، یکی به لحاظ صفت عبادیت، یکی به لحاظ سفهیت معامله. البته آقای خویی دو تایش کردند مثل مرحوم آشیخ محمد حسین، لکن ما حالا سه تایش کردیم. یکی اینکه این معامله سفهی است. البته آقای خویی قبول نفرمودند، فرمودند معامله سفهی اشکال ندارد و درست است. لکن انصافاً به نظر ما خالی از اشکال نیست.

س:

ج: خب همین می خواهیم بگوییم سفهی باطل نیست.

س:

ج: منعقد نمی شود دیگر، باطل به این معنا. می گوید آقا به تو پول دادم که، ده هزار تومان می دهم که آب را از این حوض بریز در خود حوض، و این سفهی صرف است. بعد به او بدهد استحقاق ندارد.

س:

ج: آن سفهی معلوم نیست اگر باشد، آن سفیه است. آن سفهی نیست حالا ارزان فروخته یا گران ...

س:

ج: نه معلوم نیست آن، سفهی یعنی هیچ ارزشی ندارد، آنجا خب چیز دارد دیگر منزل صد هزار تومانی را فروخته به هزار تومان. بالاخره یک کاری کرده، آن معامله سفیه است.

س:

ج: همین مثال من، حالا شما بحث در مثال نکنیم چون به جایی نمی‌رسیم.

اگر به کسی گفت آقاده هزار تومان به تو می‌دهم شما آب را از حوض بردار در خود حوض بریز، خب این هم برداشت کرد، استحقاق اجرت دارد؟ به نظر ما نه، معامله باطل است.

س:

ج: می‌گویم آقای خویی می‌فرمایند معامله درست است، استحقاق ده هزار تومان هم دارد. به نظر ما باطل است، این معامله باطل است، استحقاق هم ندارد. اگر پول هم گرفت باید برش گرداند.

س:

ج: خب این که سفهی نشد که...

س:

ج: حالا آن مقدارش مال سفیه است، نه معامله سفهی است، حالا می‌گوییم برای این مقدار نیست. آن را عرض کردم یک کتاب هست شرح لمعه فرض کنید چاپ، از این چاپ‌های قدیم مال عبد الرحیم می‌گفتند چه می‌گفتند، این فرض کنید قیمتش ده هزار تومان است، لکن این نسخه‌ای که هست، فرض کنید مرحوم جد من یک حاشیه‌ای نوشته، به خاطر این حاشیه دو میلیون می‌خرند. این را معامله سفهی نمی‌گویند. قیمت کتاب ده هزار تومان است، دو تا حاشیه جد ما نوشته، هست این متعارف است دیگر، به احترام جد می‌خریمش دو میلیون تومان. این را سفهی اسمش را نگذارید.

س:

ج: مهریه چون دلیل دارد،...

س:

ج: آیه دارد خب، (ایتم اهداهن قنطاراً) آن آیه دارد.

س:

ج: بیشتر از هم می شود. اگر باشد، پوست گاو را حساب کن، دو هزار سکه قطعاً، شما یک گاو را پوستش را بکنید، قطعاً بیش از دو هزار سکه در آن جامی گیرد. قنطار آن است خب. تازه این سکه چون فضا دارد درش، اگر طلای خالص باشد، بیش از این حرف ها می شود. بعد ایشان وارد بحث دیگری شدند، چون گفتیم یک مقداری هم که کلمات ایشان در صفحه ۴۷۳ مرحوم استاد وارد بحثی شدند به عنوان حقیقة النيابة على العبادات. البته ایشان اشاره ای فرمودند، ما هم عرض کردیم کرارا همین روزها تصادفاً چند بار عرض کردیم، به قول خودمان باز در همان دفعات سابق، در جلد اول در بحث تعبدی و توصلی، در کفایه نیست اما مرحوم نائینی دارد که گاهی تعبدی به کاری گفته می شود که مباشرت در آن شرطش است. توصلی کاری است که مباشرت در آن شرط نیست. و لذا ایشان بحث کرده که اصل اولی مقتضای قاعده تعبدیت است یعنی مباشرت باید انجام بدهید یا اصل اولی توصلیت است، مباشرت شرط نیست. این را توضیح دادیم اصل هم عرض کردیم در اصطلاح اصولیین متأخر شیعه، چون سنی ها این تفصیل را قائل نبودند. این الان تقریباً از زمان شیخ انصاری به بعد نزد ما، نه اینکه حالا قبل از شیخ هم هست، دیگر چون کتاب شیخ رسماً در حوزه ها خوانده شد، در حوزه های شیعه ما دیگر جزء، گفت استاندارد حوزه های ما شده. اصول لفظیه را رتبه مقدم بر اصول عملیه می دانند. یعنی اصول لفظیه را در رتبه امارات می دانند، اصول عملیه را اصل عملی صرف می دانند. لذا طبیعتاً در بحث های حوزوی ما ابتدائاً اصول لفظیه جاری می شود. مراد از اصول لفظیه مرجع کلش به اصالة الظهور است، اصالة الاطلاق هست، اصالة العموم هست، اصالة الحقیقه هست، الی آخره. اصالة التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی هست و الی آخر این اصول عملیه.

اصول لفظیه هم که واضح است.

ایشان می گوید ذکرنا فی مبحث التعبدی و التوصلی، این تعبدی و توصلی به این مناسبت، عرض کردم در کفایه هم نیست. این بحث در کفایه نیست. در تقریرات مرحوم نائینی هست، استاد هم آوردند. که مقتضای اصول لفظیه یک بحث این است که اگر گفت آب بیاور، خوب دقت بکنید آب بیاور، مقتضای ظهورات لفظی این است که فقط خودت آب بیاوری، یا نه خودش بیاورد یا بچه اش بیاورد، خودش بیاورد یا برادرش بیاورد. یکی این است مقتضای اصل لفظی که ظهور این کلام در اینکه مباشرت است. یکی هم مقتضای اصل عملی، اگر

خودش آب نیاورد، بچه اش آب آورد، چون آنجا می گویند که شک در سقوط تکلیف است. اصطلاحی دارند شک در سقوط تکلیف، مجرای برائت است شک در سقوط تکلیف مجرای اشتغال است. اینجا چون شک در سقوط تکلیف است، قطعاً به او گفته آب بیاور، نمی داند با آب آوردن بچه ساقط می شود یا نه، اینجا چون شک در ثبوت است، اصالة الاشتغال جاری می شود، طبق اصالة الاشتغال تعبدی است، تعبدی یعنی مباشرت شرط است، نیابت بر نمی دارد.

آن وقت بنایشان بر این است که واجبات کلاً حالا با قطع نظر از اینکه مقتضی با تعبیر ایشان، واجبات کلاً مباشرت درشان شرط است. نیابت بر نمی دارد. کلاً الا در خصوص حج، یک، در خصوص حج حیا، و در واجبات هم میتاً، آن هم محل کلام است. عده ای از اهل سنت هم قائل نیستند. آن هم محل کلام است، لکن مشهور بین علمای ما این بر می دارد، در میت بر می دارد، در مستحب هم مطلقاً مشهور است که بر می دارد اشکال ندارد. شما نماز شب بخوان از یک شخصی چه حی باشد چه میت باشد. یا این که الان خیلی متعارف است، حالا نماز شب شاید خیلی متعارف نباشد، متعارف زیارت است، می آیی اینجا زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها بکنی، نیابتاً از فلان آقا، این دیگر خیلی متعارف است الان جزء متعارفات ما شده. زیارت را به عنوان، یا طواف مستحبی را نیابتاً از حی یا میت قرار می دهد. این قاعده ای شده بینشان که در باب واجبات در احیا، مطلقاً جایز نیست و در آن مباشرت شرط است، الا خصوص حج با شرایط خودش. و در باب واجبات از میت مطلقاً جایز است، حالا محل کلام بعضی اثباتش اینها محل کلام است. و در باب مستحبات هم مطلقاً نیابت جایز است، در باب عبادات چه حی باشد چه میت باشد.

س:

ج: بله، چه میتاً چه حیاً

س:

ج: بله، روایت هست دیگر

غرض این که آن هم برای آن ثابت است، یعنی آن مطلب هم برای آن وجود دارد.

حالا تفصیل بحثش جای خودش. اینکه در جایی که آن وقت خوب دقت بکنید، در جایی که نیابت می شود البته ما یک عنوان عام داریم خوب دقت بکنید، عنوان عام اینکه شخصی عملی انجام بدهد برای دیگری، حالا این عنوان عام اسمش را نیابت گذاشتیم.

.....

عناوین خاص هم داریم، مثلاً وکالت یا اجاره، اجاره بدهد برای اینکه نماز بخواند. پس اصلش آن عنوان عام است. ابتدائاً باید ثابت بشود که شما می توانید این عمل را از دیگری انجام بدهید. این عنوان عامش است. عنوان عامش این است.

یک عنوان خاص هم دارد. به نحو اجرت باشد، به نحو تبرع باشد، به نحو جعاله باشد، الی آخر، آن بحث های دیگر خودش است.

پس در اینجا حقیقت بحث ابتدائاً آن حقیقت نیابت است. که حقیقت نیابت به اصطلاح، بله، و این چطور مثل اینکه وقت تمام شد دیگر فردا. مقدمه اش را گفتیم فردا وارد مطلب می شویم انشاء الله.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين